

چهره‌های واقعی، افسانوی و سنت‌های مردمی یکی از واسطه‌های تصویر بدیعی کمال خجندی

روشن رحمانی

تاجیکستان

شاعر شیرین کلام و خوش بیان کمال خجندی که در سده چهاردهم میلادی زندگی کرده است، در تاریخ ادبیات مردم فارسی‌زبان با آثار دل‌انگیز و بخصوص با غزلیات دلنشین خود شیفتگان ادب گهربار فارسی را شیدا نموده است. غزلیات ساده، پرمعنا و رنگین او که به گویش مردم تمام مناطق فارسی‌گویان جهان خیلی نزدیک است، در زمان خود شاعر و یعد از وفاتش نیز خیلی مشهور و شناخته شده بود و هست. از این رو، از این کلام پراحساس و هیجان انسانی عاشقان و معشوقان، سازندگان و خوانندگان و عموماً دلدادگان آفریده‌های او لذت معنوی برده، اندیشه و افکار خویش را با این گفته‌های پر از فکر بکر صیقل می‌دهند.

مادر این مقاله مختصر قصد نداریم درباره تمام آثار این شاعر نازک‌بیاں سخن برانیم. زیرا در این باره پژوهشگران حرفه‌ای جالب و ارزنده‌ای گفته‌اند و درباره خصوصیات خاص نفاست اشعار رنگین خیال او مطالب مفید ارائه نموده‌اند. در اینجا تنها کتابی را که اخیراً از جانب

یار چون بشنید گفتار کمال

گفت مولانا و عطار ما

[جلد ۱، صفحه ۱۱]

کمال از بشود سعدی دو بیتی زین غزل گوید

که خاک پاک طبعت برد آب بوستان من

[جلد ۲، صفحه ۲۱۵]

صد دفتر شعر از حسن و خسرو لاجین

وز گفته شیرین تو یک بیت جریده

[جلد ۲، صفحه ۳۱۲]

کمال این پنج بیت آن پنج گنج است

که مانده یادگاری از نظامی

[جلد ۲، صفحه ۴۰۲]

به راه گرم بغداد ابن سلمان

در آن حالت که از جان می بریدی

[جلد ۲، صفحه ۴۳۰]

نشد به طور غزل هم عنان ما حافظ

اگرچه در صف سلطان ابوالفوارس شد

[جلد ۱، صفحه ۴۱۶]

واقعا کمال از عنقه‌های پیشینه غزلسرائی و معاصران خویش آگاه

برده، آن را باید تازه احساس رنگین نو به نو و بیانی که به دلها راه یابد،

نمونه‌هایی که در این مقاله به صفت شاهد آورده‌ام از این منبع بوده در آخر هر شاهد

باز هم فنی تر نموده است. از مثالهای بالا معلوم است که او نیروی الهام و

استعداد خویش را در موارد ضروری از دیگران کمتر به حساب نمی آورد.

به طوری که در منابع آمده است، حافظ شیرازی معاصر کمال که در

تقریب غزل یکتای بی همتاست، کمال را خیلی دوست می داشته است.

حتی حافظ بهترین غزلهای خود را برای کمال فرستاده، در همین حال کمال

نیز از آخرین نوشته‌هایش بلبل شیراز را آگاه می کرده است.^{۱۳}

در زمان کمال خجندی زبان فارسی ماوراءالنهر، حتی گوشه‌های آن با

اکثر گوشه‌های مناطق مختلف ایران قرابت نزدیک داشته، که شامل

فربالمثل و چستان، دو بیتی و رباعی، سرود و ترانه، اسطوره و

روایت، افسانه و قصه‌های تروائی بودند و حالا نیز هستند که در تمام

مناطق فارسی‌زبانان رایج است. در شیراز هنگام گفت و گو با کمال با

حیرت می‌نگریستند که مگر زبان فارسی در دیگر جاهها از جمله در

خجند نیز معمول است. خود کمال در آخر یکی از غزلهایش می‌گوید:

به لطف طبع مردم شیراز از کمال

باور نمی‌کنند که گویم خجندی‌ام

[جلد ۲، صفحه ۱۱۸]

از این بیت معلوم می‌گردد که کمال در شیراز بوده است و با مردم آنجا

اصحاح کرده است. واقعا این بیت شاهد است که در آن ادوار زبان فارسی

۱. رکب بی. بونلس. آثار منتخب (تاریخ، ادبیات و فرهنگ ایران) ماسکو، ۱۹۸۸

۲. ۳۶۲ (به زبان روسی). مقاله‌ای که ما استفاده کردیم: «ادبیات فارسی در آسیای میانه

نام دارد که در آنجا از اثر هفت‌القیام» رازی یاد شده است که این اثر در شمع و مستطه‌های

آکادمی علوم ازبکستان تحت رقم ۱۲۶ موجود است.

مردمان تمام مناطق فارس‌گویان خیلی نزدیک بوده است. در این جا ده نیز نکته‌ای را یاد آور می‌شوم که سالهای گذشته کمیته از تاجیکستان ایران سفر کرده و گاهی در تهران، اصفهان، شیراز و دیگر جاها از من سؤال می‌شد که «فارسی را از کجا آموختی؟» البته من بانیسم به ایشان سخن می‌دادم که این زبان مادری تاجیکستانی‌ها، سرقتند و بخارا و دیگر مناطق ماوراالنهر است. کمالی آزاده گفتار که در بسیاری از شهرهای ارسنی زبانان بوده است و در آثارش از واژه‌های ناب و مشهوری که در بین مردم هر ناحیه رایج می‌باشد تا جایی که امکان داشت، استفاده کرده است که می‌توان در این باره تحقیقات جداگانه‌ای نمود.

باید گفت که هر دوره و زمانی، دو نوع آثار ادبی دارد: یکی شفاهی و دیگری اثرهای نوشتاری می‌باشد. هر چیزی که در آثار نوشتاری انشاء شده و تا زمان ما رسیده است، از جانب پژوهشگران همیشه مورد بررسی قرار می‌گیرد. ولی آن آثار گذشتگان که سینه به سینه به طور شفاهی آمده است، اکثراً تا زمان ما نرسیده است. ولی خوشبختانه درباره مشهورترین و جالبترین آنها می‌توان از آثار شاعران، نویسندگان و مورخان معلومات پیدا کرد. از این رو در سروده‌های کمال نیز نشانه‌ها و اشاره‌های مطمئن از ادبیات شفاهی مردم انعکاس یافته است. محقق روس ای. س. بزرگینسکی خصوصیات مردمی غزلیات کمال را موسیقی‌گونه و با دید و فهم عامه نزدیک دانسته و از آن با نیکی یاد می‌کند و او را از شاعرانی می‌داند که زود به دل و دیده مردم راه یافته‌اند.^(۱)

تأثیر اسطوره، افسانه و قصه‌های عامیانه در سروده‌های کمال نیز به نظر می‌رسد. از تصویرهای او معلوم است که او افسانه و قصه‌های نیاکانش را خوب می‌دانسته است و به آنها محبت خاصی داشته است. مثلاً یکی از غزلهایش «شب‌ها چنین گوش کن افسانه ما را» بر آن دلالت می‌کند که او از مردم افسانه‌گری و افسانه‌پرداز حکایت‌های جذابی شنیده است. یا که در جای دیگر فرموده است:

ای پُرده دار حال دلم بین و عرضه دار

با شهریار قصه شهر خراب را

[جلد ۱، صفحه ۳۵]

شاید این تصویر جذاب عاشقانه شاعر، اشاره‌ای به افسانه‌های دل‌انگیز قصه‌های عامیانه، یا که «هزار و یک شب» باشد. در غزلهای کمال واژه‌های افسانه، فسانه، قصه، حکایت، سرگذشت و امثال این بسیار دیده می‌شوند، و این نشان می‌دهد که کمال خوشگفتار به افسانه، قصه و حکایت‌های عامیانه میل و رغبت زیاد داشته است. در نتیجه این واژه‌ها را به عنوان یکی از واسطه‌های خیلی زیبایی جلب نظر معنونه، یا خود شخص تصویر شونده در اشعارش به کار برده است:

عقل زهر کش که ماجرای تو پرسید

هیچ کس این قصه عجیب ندانست

[جلد ۱، صفحه ۷۳]

از آن لب شنیدن حکایت خوشی است

سخن‌های شیرین به غایت خوش است

[جلد ۱، صفحه ۷۲]

سرگذشتی گفتم از دل آتش جان شعله زد

گرم شد هنگامه خوام بر سر افسانه رفت

[جلد ۱، صفحه ۱۲۷]

کمال از لطف آن لب گو و رخسار

که خوش باند حکایت‌های رنگین

[جلد ۲، صفحه ۲۲۹]

آری، «قصه‌های عجیب»، «شنیدن حکایت»، «سخن‌های شیرین»، «سرگذشتی گفتم»، «بر سر افسانه رفت»، «حکایت‌های رنگین» و امثال اینها که کمال در غزلهایش استفاده می‌کند، بی‌چون و چرا ما را به عالم زیبایی خوشگفتاران، افسانه‌پردازان، قصه‌گویان، نقالان و راویان می‌برد.

افسانه‌های سحرآمیز در زندگی مردم یکی از گونه‌های خیال‌انگیز و پر از حادثه‌های غیر متظره می‌باشند که در این افسانه‌ها سحر و جادو نقش ارزنده‌ای را ایفا می‌نماید. به غیر از این، در میان مردم در هر زمان شعبده‌بازان، فالینان و... با نامهای ساحران و جادوگران مشهورند که کمال نیز با مهارت خاصی با تکیه بر آن ساحران و جادوگران چنین می‌نویسد:

سحر اگر دانستی خود را مگس می‌ساختم

می‌نشستم بر لبش گستاخ می‌خوردم شکر

[جلد ۱، صفحه ۵۷۲]

جادوی استاد چندانی که در خود باز جست

چشمبندی‌های چشم ناتوانت در نیافت

[جلد ۱، صفحه ۲۶۲]

ساحران، جادوگران، چشمبندان و امثال اینها، از زمانهای باستان تا کنون یکی از دلخوشیها و یا باورهای سنتی مردمان مشرق‌زمین بوده است. در بیتهای فوق‌الذکر شاعر با تمییزهای «سحر دانستن»، «جادوی استاد» و «چشمبندی»، عشق صمیمی و مفتون‌کننده خود را نسبت به معشوقه تصویر نموده است. اگر او واقعاً ساحری، جادوگری و چشمبندیایی را که میان مردم رایج بوده، نمی‌دید، چنین تصویرهای دلنشین و دل‌آشوب نمی‌آفرید. واقعاً کمال شیفته ستهای رنگین خلقی برده است و برای زیب و زینت و باز هم متأثر گردیدن غزلهایش و جذاب‌تر ساختن معشوقه‌اش، از قهرمانها، نمادها، سیماها و دیگر تصویروهای سنتی و افسانوی با مهارت بسیار استفاده نموده است.

نقل کردن و شنیدن سرگذشت پیغمبران و قصه پندآمیز آنها یکی از آیینهای سردمن است که روزها و شبهای دور و دراز در مسجدها، حسینیه‌ها، مسوگراریها و یا در مجلس و انجمنهای خصوصی بیان می‌گردند البته این سنت حالاً نیز در میان مردم ادامه دارد. در نتیجه، در اساس گفت‌های شفاهن و کتبی راجع به این یا آن پیغمبر و نیز خانواده حضرت محمد(ص) و یارانش قصه‌های زیادی میان مردم رایج شده است. کمال نیز از این روایتهای پندآموز روزگار، در اشعارش فراوان به کار برده است. وقتی که خواننده، غزل شاعر را مطالعه می‌نماید بارها بنا نهادهای یعقوب، یوسف، عیسی (سیح)، سلیمان، مصطفی (محمد ص)

و... روبرو می‌گردد که هر کدام قصه‌ای را در نظر جلوه‌گر می‌سازد:

نور چشمی بر صاحب نظری می‌آید

پیش یعقوب ز یوسف خبری می‌آید

[جلد ۱، صفحه ۲۸۷]

دم عیسی همه از لعل شکر بار دهی

حسن یوسف همه در چاه زرخندان داری

[جلد ۲، صفحه ۳۸۱]

ضم تو لشکر سلیمان است

که جو مورم به زیر پاکشست

[جلد ۱، صفحه ۱۱۰]

هر کس در حرم عشق تو محرم نشود

هر پراهمیم به درگاه تو ادهم نشود

مرد تاروی نیارد ز دو عالم به خدای

مصطفی وار گزین همه عالم نشود

[جلد ۱، صفحه ۲۹۸]

همان گونه که جورابک نذری‌اف در تحقیقات خویش می‌نگارد: «در

برابر نثر روایتی و خطی قصه کارنامه سلیمان به نظم کلاسیک فارسی و

تاجیک هم وارد آمده، شعرای بسیاری در ابیات جداگانه، قصیده، غزل،

رباعی و قطعات خویش از نام و صفتهایش تلمیح‌وار استفاده کرده، برخی

بایه‌های علیحده داستانهای کامل منظومشان را به تصویر و توصیف

کارنامه‌های سلیمان و عشق او به بلقیس و دیگر جزئیات سوزة مذکور

اختصاص داده‌اند»^(۱)

نام سلیمان یا سرود پرزنده‌ها، خزنده‌ها، چرنده‌ها، پریها، جن‌ها، دیوها

و امثال آن خیلی مشهور است. درباره سلیمان و رفتار عاقلانه، فاضلانه و

عادلانه او، انسان و فقه‌های فراوانی در میان مردمان گوناگون عالم

موجود است. همین شهرت مردمی او بود که در آثار کتبی نیز وارد گشته

است و کمال نیز در سروده‌هایش بارها به این پیغمبر نیک‌خواه و

عدالت‌پرور اشاره کرده است. مثلاً راجع به نگین سلیمان که به واسطه آن

تمام جانوران تابع او بوده‌اند، افسانه و روایتی گسترش یافته است. کمال

به سلیمان و نگین او بارها اشاره کرده است:

به آن لب ملک دلها شد مسلم

سلیمان ملک راند با نگین

[جلد ۲، صفحه ۲۰۰]

به غیر از نگین سلیمان، در میان مردم راجع به پای ملخ، دیو و پری،

بخصوص مور که اینها با فرمان سلیمان عمل می‌کنند، قصه‌های فراوانی

هست. کمال در اساس مشاهده و مطالعه خویش از سلیمان و مور نیز

بارها یاد می‌کند:

کجا پیش خطش مور سلیمان

که خدمت با میان بسته کردی

[جلد ۲، صفحه ۲۸۸]

برای مقایسه به افسانه‌های «از دهاره کشتن یک بچه»، «کشتن بچه‌ای

۱. ج. نذری، قصه سلیمان و ملکه سبا در نظم فارسی و تاجیک، دوشنبه،

از ده‌ها را» و «قاسم جان» می‌توان به مردم گیاه، ۱۹۹۲، شماره‌های ۱-۲ و نیز ۱۹۶۵، شماره ۱-۲ مراجعه کرد که در این افسانه‌ها نیز از سلیمان یاد شده است.

حضرت خضر نیز یکی از پیغمبران افسانوی می‌باشد که گویا آب حیات نوشیده، عمر ابدی یافته است. در بین مردم نیز راجع به خضر اسطوره و روایتهای فراوانی هست. حتی مردم، اعتقاد، اخلاص و باوری دارند که حضرت خضر وجود دارد و او می‌تواند در یک لحظه ناگهانی با این یا آن انسان پاکیزه و کامل روبرو گردد و مراد دل او را حاصل نماید. کمال در غزلهایش از خضر نیز یاد می‌کند:

کفش «خضرو» و عصای موسی

شایسته پای و دست شل نیست

[جلد ۱، صفحه ۱۳۰]

«خضرو» بین که چه بازی خوردی
بیا به پای زلفش تو لبش دیدی و خورد آب حیات

[جلد ۱، صفحه ۲۲۳]

شاعر باز هم برای اینکه زودتر به هدفهایش برسد و نوشته‌هایش به دلها راه یابد، هنگام توحیف معشوقه‌اش از وسایل تصویر بدیمی گوناگون استفاده نمود. برای او قامت سرسبز معشوقه، درخت افسانوی طوبی می‌باشد که در بهشت وجود داشته، که سایه‌دار و دارای میوه‌های متنوع و خوشبوی است. شاعر حساس از دیدن رخ و لب بارش، آن چشمه افسانوی در بهشت بوده را که کوثر نام دارد، نیز فراموش نمی‌کند:

حدیث کوثر از یاد می‌رود به بهشت
چو نقش روی و لبش در ضمیر می‌آید
[جلد ۱، صفحه ۲۰۰]

خواننده‌های قصه طوبی که بر آمد ز بهشت
طوبی آن قامت دلجو و بهشت آن سرگوست
[جلد ۱، صفحه ۱۵۰]

افسانه‌های شورانگیز لیلی و مجنون، فرهاد و شیوین (خسرو و شیرین)، املق و عذرا، یوسف و زلیخا و... قریه‌هاست که در بین مردم با سوز و گداز نقل می‌شوند. مردم از این افسانه‌های رمانتیک صدها سال است که درس وفاداری، صداقت، رفاقت، محبت بی‌آلایش و آدمیت و صمیمیت می‌آموزند. تا حال این افسانه‌ها به حیث مکتب دلدادگان، جوانان را به راه نیک هدایت می‌نمایند. به خاطر اشتها و زودتر به دلها راه یافتن آنها بود که شاعران و داستان‌سرایان شیرین‌گفتار در اساس مضمونهای عامیانه و چنین افسانه‌های اثرهای دل‌انگیز و جذاب و از نظر بدیمی بودن والا، آفریده‌اند، یا این که هنگام تصویر معشوقه خویش با استفاده از صنایع بدیمی به قهرمانان افسانه‌های مذکور مراجعه کرده‌اند؛ و بدین وسیله خواننده را به پاک‌طینتی، راستی و استواری در عهد و پیمان دعوت نموده‌اند و سیمای آنان را چون نمونه عبرت مهر و وفا قرار داده‌اند. کمال نیز از جمله چنین ادیبان پرورده احساس و نازک بیانی بود که همیشه در هر مورد از آفریده‌های مردم - به طوری که یادآور شدیم - خیلی خوب بهره‌برده است. در این خصوص، ب. مقصدوف نیز می‌گوید: «از شماری قطعه و غزلهای شاعر بر می‌آید که وی همیشه میان

مردم بوده است، با اهل کسب و هنر برخورد داشته، حیانتش در احاطه طققات زحمتکش گذشته است. او زبان پرغزای مردم، عرف و عادت، رسم و آیین و فرهنگ عامیانهٔ خلقش را خوب آموخته است. اخلاص با روح و روان، آرزو و آمال، افکار و آرمان مردم، هیجان و اضطراب آن، عموماً با روان مردم در رابطهٔ تنگاتنگ قرار داشته است. همین است که او از مخصوص فکری آنها غذا گرفته، و درس مهارت آموخته است. شاعر به یک زمرهٔ نیماهای معمول و مشهور داستانی مانند فرهاد، شیرین، خسرو، مجنون، لیلی، یوسف، زلیخا، امان، عذرا و لحظه و نقشمایه‌های آن قصه‌ها تلخیصاً اشاره نموده، آنها را جهت تصویر و توصیف غایب‌های عشقی و حالات عشقی، برای نشان دادن نیروی معنوی و اخلاقی عشق به صفت واسطهٔ تصویرکار فرموده است.^(۱) برای نمونه چند مثال می‌آوریم:

مجنون چه کند کین کشش از جانب لیلیست
گسر میل نمی‌دند دل از دست نمی‌داد
منعم مکنید از لب شیرین که به آخر
گشتم پشیمان همه از کشتن فرهاد
فرهاد بجز سنگ نمی‌سفت و من امروز
در سفته‌ام از عشق بین صنعت استاد

[جلد ۱، صفحه ۲۹۲]

۱. ب. مقصداف، روزگار و آثار کمال شجندی، دوشنبه، ۱۹۹۲، صص ۱۳۹ و

برگیر بند و زنجیر از دست و پای محزون
کو را به هیچ بندی عاقل نمی‌توان کرد
می چو لیلی گر شود در شهر ما دشواریاب
ما چو مجنون جستجویش می به می خواهیم کرد

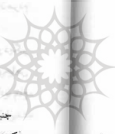
[جلد ۱، صفحه ۲۵۶]

خسرو مدام بر لب شیرین نهاده لب
خون جگر زبیدهٔ فرهاد می‌رود
بسوی تو رسانید یوسف به زلیخا
این نمره‌زنان آمد و آن جامه دران رفت

[جلد ۱، صفحه ۷۵]

مثل است این که بود دوست فدای راه دوست
کشت غم و امان و محزون تو بکش نیز مرا
چنین مثالهایی در ایجادیات کمال فراوان است. این قهرمانان مردم
مذکور در فوق چون تلخیص همهٔ جنبه برای نشان دادن سوز و گداز و
جسره‌های مصور (شاعر، عاشق) و باز هم زیبا و نازنین نشان دادن آن الهه
عشق و ملاحظت (معشوق) که عاشق را به دنیای احساسات والای انسانی
می‌برد، آمده است.

عموماً در غزلیات کمال با نامهایی دربرو می‌شویم که به این با آن
انسانه، روایت یا قصه‌های مردمی ارتباط دارند. بعضی از آنها اشخاص



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

واقعی بوده درباره آنها در زمان خود روایت‌های گوناگون به وجود آمده است. مثلاً کمال در مورد‌های مختلف از محمود و ایاض (ایاز) نام می‌برد:

خویان جهان جمله گدایند و تو سلطان

شاهان زمان جمله ایاضند و تو محمود

[جلد ۱، صفحه ۲۹۹]

تو چاکر در سلطان عشق شو چو ایاض

که هست حماقت کار عاشقان محمود

[جلد ۱، صفحه ۳۲۱]

طبق روایتها، ایاض (ایاز) یکی از غلامان محمود غزنوی بوده است.

این غلام به سبب صداقت فوق‌العاده و عقل و فراست رسایش گویا تا به مرتبه وزیری نیز رسیده باشد. درباره ایاض (ایاز) و محمود نیز میان مردم قصه و روایات فراوانی موجود است.

همچنین در سروده‌های کمال هنگام تصویر احوال دل‌نازک و دیگر جهات خاصه غویش مواردی پیش آمده که او به سیما و نمادهای خاص مردم ایرانی نژاد اشاره می‌نماید. مثلاً هنگام تصویر بدیعی، آوردن نام رستم فریدون و یا جام جم و نوشدارو و امثال آن:

این لاف نه در خور کمال است و لیکن

هوا رستم دستان بزند هر که در فتنه

[جلد ۱، صفحه ۳۰۲]

در طلب زر چه کسی گنج عشق

خواه گدای تو فریدون تن

[جلد ۲، صفحه ۳۰۸]

تو کیستی و من ای دل که جرعه‌ای زین جام

به صد جو جم نرسد تا من و تو را چه رسد

[جلد ۱، صفحه ۴۰۱]

بیمار عشق جز لب او آرزو نکرد

این نوشدارو از دیگری جستجو نکرد

[جلد ۱، صفحه ۳۲۸]

همه این مثالها و گفته‌های بالا بر آن شهادت می‌دهند که شاعر همیشه در حلقه مردم بوده به الفاظ وی و سنت‌های عشق و علاقه داشته است و به آنها با چشم محبت می‌نگریسته است. از این رو کمال «معنی‌های رنگین» را از «اشعار مردم» می‌داند:

کمال از هر مژه اشک مگر هر رنگ سلمان شد

که از اشعار مردم بود معنی‌های رنگین را

[جلد ۱، صفحه ۳۲]

در واقع تمام آن بزرگانی که شهرت جهانی دارند، بیشتر به زندگی مردم و آفریده‌های او تکیه کرده‌اند و همیشه به آموختن آیین‌های وی مشغول گردیده‌اند. اشعار رنگین کمال سرشار از همه‌گونه اندیشه و افکار مردمی می‌باشد که در این، هیچ شکی نیست. بدین منوال او سه تنها سیماهای واقعی، روایت و حکایت را چون زینت‌دهنده اشعار غویش قرار داده است، بلکه از ضرب‌المثل و بند و اندرزهای مردمی نیز استفاده نموده است. در این باره ب. مقصداف به تفصیل سخن رانده از جمله می‌گوید: «... او اولتر از همه جهت معرفتی و استیتیک آنها را در نظر گرفته خیلی استادانه همه آنها را به یک موضوع عمومی غزلیاتش، عشق تابع

گردانیده است. در برابر این، هر یک ضرب‌المثل را از میزان شعور و فهمش و قبول انفرادی خود گذرانیده، برای انعکاس نظر و اندیشه‌های شخصی خود در اغلب واقعات به صفت یاور اناده مضمونهای عشقی، فکر و حال و حسن و سوز عشق کاربست کرده است.^(۱) ب. مقصود آف در کتاب خویش نمونه‌هایی از ضرب‌المثل‌های را که کمال در غزلیاتش استفاده کرده، آورده، آنها را با ضرب‌المثل‌های مردمی مقایسه نموده است. همچنین به واریانت‌های آن در «کلیات فولکلور تاجیک»، «ضرب‌المثل‌ها اشاره کرده است.^(۲) به طور کلی از مطالعه آثار کمال برمی‌آید که او در نوشته‌هایش از تمام زیباییهای زبان مردم مناطق گوناگون فارسی‌گویان زمان خودش استفاده برده است. به سبب آنکه ب. مقصود آف در کتابش مثال‌های فراوانی آورده است، ما تنها به ذکر یک ضرب‌المثل اکتفا می‌کنیم که امروزه نیز در تاجیکستان، ایران و افغانستان خیلی مشهور است: «زیره به کرمان بردن»^(۳) کمال می‌گوید:

می‌آید گوناز اینجا و حسن
که زیره به کرمان ندارد رواج

[جلد ۱، صفحه ۲۶۹]

مردم آیینهای جالبی نظیر عروس، خسته‌سوران، جشنها، عید، مهمانداري، مراسم و ده‌ها رسم و آیین دارند که کمال با وجود آنکه در یک نوع شعر معجز (غزل) قلم رانده است (نه اثرهای بزرگ حجم). به طوری که در بالا نیز خاطر نشان کردیم، در موارد ضروری به بعضی سنتهای مردمی نیز اشاره‌ها دارد. مثلاً ما در اینجا یکی از غزل‌های شاعر را می‌آوریم که عاشق از معشوق در روز عید چه تمنا دارد:

منه من عید شد مبارک باد

عیدی عاشقان چه خواهی داد؟

عید ما بی رخ تو عید نیاد

گفته‌ای پرسم از تو عید دگر

آه که این وعده هم به عید افتاد

جانم از غم رهان جو عید رسید

عید ز نسدانیان کسند آزاد

عید شد بگذر از وعید کمال

عید سازند خاطر همه شاد

[جلد ۱، صفحه ۲۷۸]

عیدی دادن، عیدی گرفتن یکی از آیین‌هایی می‌باشد که در میان فارسی‌گویان جهان با نام «عیدی» معمول است. خوشبختانه در چند دهه اخیر پژوهشگران به آموختن تمام رسم و آیین مردم مشغول گردیده، آن را گردآوری و درباره آنها تحقیق می‌نمایند. برای پژوهش سنت‌های نیاکامان، یکی از منابع مهم این آثار شاعر، نویسنده و مورخان می‌باشند. خوب می‌بود که دست‌اندرکاران با نگاه مردم شناسی به آفریده‌های ادیبان

۱. همان مأخذ، ص ۱۲۲-۱۲۵. رک به: ص ۱۲۲-۱۲۵.
۲. رک به کلیات فولکلور تاجیک، ضرب‌المثل‌ها، گردآورندگان: بازار نلوا، فیض علی مرادوف، ق. حسام‌آف، ج ۲، دوشنبه ۱۹۸۶، ج ۵، دوشنبه، ۱۹۹۲.
۳. رک به: ضرب‌المثل‌های مشهور ایران، گردآوری از غلامرضا آذرلی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۷۰، ص ۲۰۳. نمونه‌های فولکلور دری، ج ۳، سخن بزرگان چشم غفل است (ضرب‌المثل‌ها)، گردآورنده روشن رحمانی، کابل، ۱۳۶۳، ص ۱۲۲.

